



سروده ای از دکتر فلور طاهر تهرانی (خاور دخت)

حُسنِ نوروزی

گل افشان شد چمن بر کند از تن رخت دیروزی

که مرغان نغمه با خوانند از آغاز بهروزی

پلیدی با بشوی از دل در آفاق چنین روزی

بنوش از ساغر، هستی شراب ناب پیروزی

پیاکن آتشی از عشق تا زشتی در آن سوزی

رها کن خانه دل از عناد و کینه اندوزی

که چون ویران کند، هستی ز آلام شبانروزی

سحر شب باز سرزد از افق خورشید نوروزی

گل و سنبل به بار آمد پیاختیز از صبا بشنو

شب تاریک دی سر شد جهانی نو پدید آمد

بر آرز آستین دستی، کفن کن ظلم دوزخ را

بخوان شادان و پاکوبان ره محراب، هستی کن

شده خورشید نور افشان، همه دنیا شده بستان

بر آفاق جهان بنگر نظر بر حال انسان کن

توان در کف اگر داری زره برگیر افتاده

گل شادی بر افشان تا که هستت وقت امروزی

در آ از جلد خود بینی، به روی نور دل بکشا

که از گرمای انوارش رموز عشق آموزی

به زیر کنبد، هستی جلال عشق و مستی بین

به شکر این همه نعمت، بیا کن جشن نوروزی